

جستارهای تاریخی دربارهٔ جنوب خراسان در عصر ابن حسام خوشفی

چکیده

تولد ابن حسام خوشفی مقارن است با ورود تیمور به خراسان و برافتادن حکومت آل کرت و سرداران.

تمام نود سال حیات ابن حسام با تحولات سیاسی و اجتماعی عصر تیموریان سپری شد. دوران جوانی وی با دورهٔ اوج حکومت تیمور، دوران میان‌سالگی وی همزمان با سلطنت چهل‌سالهٔ شاهرخ و دو دههٔ پایانی حیات وی، همزمان بود با دست‌به‌دست‌گشتن خراسان توسط نوادگان تیمور.

خدمات فرهنگی و شریعت‌خواهی و توسعه و تسامح مذهبی شاهرخ، نقش مهمی در گرایش طبیعی جامعه به سوی تشیع و اظهار وجود شعرای شیعی مذهب داشته است. همین روند البته پس از وی و به‌خصوص در دوران سلطان حسین بایقرا، ادامه یافت.

«قهستان ولایتی طویل و عریض است. دور آن قریب صد فرسخ زیاده باشد. شرقی آن ولایت خواف و بیابانی که میان خواف و فراه و سیستان افتاده، غربی آن بیابانی است که میان فارس و کرمان افتاده، شمالی آن نیشابور و سبزوار است و جنوبی آن اعمال سجستان و بیابان کرمان؛ و قهستان مشتمل بر چند قصبه و ناحیت بزرگ است»^۱.

مدخل

بدون شک یکی از موارد اساسی بازنویسی تاریخ محلی، فراهم آوردن مواد تاریخی از

میان متون و دسته‌بندی آنها و قرار دادن حوادث در یک توالی تاریخی دقیق می‌باشد. با این شیوه تحلیلگر حوادث سیاسی و مناسبات اجتماعی می‌تواند با درکی کلی، دوره مورد بحث را نقد و ارزیابی کند. نویسنده مقاله حاضر با بررسی چند اثر، تا آن‌جا که مقدور بوده، اهم حوادث تاریخی مربوط به جنوب خراسان را از لابلای صفحات متون بیرون آورده و آنها را در توالی تاریخی قرار داده و سپس به حسب ضرورت تحلیل مختصری نیز ارائه کرده است. امید است که پژوهشگری توانا بر مبنای این جستارها به بازسازی تاریخ جنوب خراسان در دوره تیموریان دست یازد.

متون و تذکره‌های تاریخی سال تولد ابن حسام را ۷۸۳ هـ. ق. می‌دانند و این تاریخ برابر است با ورود تیمور به خراسان و برافتادن دولت آل کرت و سرداران. در حقیقت تمام حیات نود ساله ابن حسام (۷۸۳-۸۷۵) با تحولات سیاسی و اجتماعی دوره تیموریان گذشت. دوران جوانی ابن حسام همزمان با دوره اوج حکومت تیمور بود. این‌طور به نظر می‌رسد که تیمور همانند سایر خانهای آسیای میانه، تشخیص داده بود که چادر نشینان مغول و ترک هنگامی از جنگهای خانگی دست برمی‌دارند و پشتیبان یک دولت نیرومند مرکزی خواهند شد که آن دولت بتواند جنگهای پردامنه غارتگرانه‌ای به منظور تسخیر کشورهای دیگر راه بیندازد تا بزرگان فتودال ترک و مغول بدان وسیله اراضی جدید و غنایم فراوان به دست آورند. از این رو تیمور نقشه وسیعی برای فتح ایران، هند، قفقاز و سرزمین‌های ماوراء خزر طرح کرد.

سلطنت چهل ساله شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰ هـ. ق.) و خدمات فرهنگی و شریعت‌خواهی او مصادف با دوران میان سالی ابن حسام است. این خدمات فرهنگی و توسعه و تسامح مذهبی شاهرخ تأثیر به‌سزایی در گرایش طبیعی جامعه به سوی تشیع و اظهار وجود شعرا و ادبای شیعه داشته است. شاهرخ برعکس تیمور کوشید تا از اتکا به چادر نشینان مغول و ترک تا اندازه‌ای بکاهد. او به بزرگان اسکان یافته ایرانی یعنی تاجیکان و به‌خصوص دانشمندان، روحانیون و مدیران و مأموران حکومتی که دارای تواناییهای سیاسی بودند تکیه بیشتری داشت. از آن‌جا که شاهرخ پایتخت خود را از آسیای مرکزی به خراسان انتقال داده بود و عملیات جنگی وسیعی را نیز رهبری ننمود، در دوره وی خراسان، هم از نظر فرهنگی و هم از نظر اقتصادی، وارد مرحله جدیدی شد. او برای استقرار آرامش و امنیت اقتصادی در روستاها، سیاست تثبیت بهره مالکانه را پیش گرفت؛ اما این‌طور به نظر می‌رسد که با توجه به ساختار اقتصادی قرون وسطایی ایران، دستورهای وی برای یک تحول اجتماعی ناکافی بوده است.

پس از مرگ شاهرخ، امپراتوری تیموری دو قسمت شد. ابوالقاسم بابر، یکی از نوادگان

تیمور، خراسان و سایر نواحی ایران را فراچنگ آورد (۸۵۲-۸۶۱ ه. ق.) و سلطان ابوسعید تیموری، فرمانروای ماوراءالنهر و ترکستان شد (۸۵۵-۸۷۳ ه. ق.). حکومت توأم با آرامش بابر خیلی زود سپری شد و ابوسعید که سودای تجدید دوران تیمور بزرگ را داشت، لشکرکشی خود را به سوی غرب ایران آغاز کرد؛ اما شکست و قتل وی در غرب ایران، فرصتی برای حسین بایقرا فراهم کرد. ده سال آخر عمر حیات شاعر ما همزمان بود با شروع حکومت سلطان حسین بایقرا. در واقع در دوران سی و پنج ساله حکومت سلطان حسین (۸۷۵-۹۱۱ ه. ق.) تشیع در خراسان بیش از پیش جان گرفت و علم و ادب در خراسان و به خصوص در هرات رونقی تمام یافت، اما او نیز در نهایت گرفتار جنگهای خانگی شد و درست اندکی پس از مرگ وی، در اوایل قرن دهم، شیبک خان ازبک خراسان را درنوردید و فصل جدید از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران رقم خورد.

کرونولوژی و متن

در اواخر سال ۷۹۰ ه. ق. هنگامی که امیر تیمور در شیراز بود، ازبکان سمرقند را محاصره کردند. امیر تیمور فوراً به سوی خراسان حرکت کرد و برای همه ولایات ایران فرمانداری تعیین کرد؛ از آن جمله امیر جمشید قارن را که از قهستان بود به حکومت دامغان منصوب کرد.^۲

این امیر جمشید قارن قاینی قهستانی بعداً در سال ۷۹۴ از سوی تیمور به حکومت ساری منصوب شد.^۳ این طور به نظر می رسد که خاندان قارن از همان صدر اسلام که در قهستان بر علیه خلیفه شورش کرده بودند، اگرچه شکست خوردند و پراکنده شدند، اما موقعیت محلی خود را پس از پذیرش اسلام حفظ کردند. درباره خاندان قارن و شورش وی بر علیه خلیفه در قرن اول هجری اغلب متون و منابع تحقیقی اطلاعات جامعی ارائه می دهند.

در سال ۸۰۷ ه. ق. هنگامی که تیمور از آذربایجان به خراسان بازگشت، در نیشابور امیر سید نظام الدین جنابدی قهستانی به خدمت وی رسید. سید نظام الدین به خواجه فخرالدین احمد طوسی که مردم خراسان از وی شکایت داشتند، ضمن نامه ای چنین نوشت:

چشمت به عشوه خانه مردم سیاه کرد مخموریت مباد که خوش مست می روی^۴
این مطلب نشان می دهد که چگونه جنابد یا گناباد همواره یکی از بخشهای اصلی قهستان بوده است و چگونه همواره علماء با نامه و نصیحت حکام را انداز می داده اند؛ در همان سال ۸۰۷ ه. ق. سلطان علی پسر خواجه مسعود سبزواری، بر علیه تیمور در خراسان شورش کرد. علاوه بر سپاهبانی که امیر سید خواجه همراه خود از هرات به سوی غرب خراسان برده بود، سپاهبانی از قهستان نیز

به وی ملحق شدند.^۵ یقیناً قهستان می‌توانسته است سپاه در خوری آماده نماید و بخشی از لشکر امیرالامراء تیموری که برای شورش سلطان علی سربداری بسیج شده بودند تشکیل می‌دهد.

در اواخر سال ۸۰۸ ه. ق. امیر سید خواجه «که مجموع امرا به در خانه او می‌رفتند و رجوع کلی و جزوی مهمات به قول و قلم او منوط و مربوط می‌شد» از فرمان شاهرخ خارج شد و با خلیل سلطان، نوه تیمور، از هرات به توس می‌رفت. هنگامی که شاهرخ در تعقیب وی بود، در کنار هریرود، نامه‌ای که امیر سید خواجه برای امیر زاده اسکندر، برادر خلیل سلطان، نوشته بود به دست شاهرخ افتاد. این نامه را یکی از نوکران امیر یوسف جلیل که داروغه طبس بود با خود حمل می‌کرد.^۶ پیوستن این امیر یوسف جلیل حاکم طبس به سید خواجه می‌رساند که در شورش سید خواجه حداقل بخشی از نیروهای قهستان که در طبس بودند به سید خواجه پیوسته بودند.

در سال ۸۰۹ ه. ق. بین امیرزاده پیر محمد و امیرزاده اسکندر فرزندان عمر شیخ - که اولی بر شیراز و دومی بریزد حکومت می‌کرد - جنگ شد. اسکندر به دست برادر اسیر گردیده او را بند کرده به سوی شاهرخ فرستاد. در بین راه در محل چارده طبس، اسکندر فرصتی به دست آورده، بند خود را گشود و به نزد برادر دیگر خود امیرزاده رستم که بر اصفهان حکومت می‌کرد پناهنده شد.^۷ در سال ۸۱۰ ه. ق. که امیر جهان ملک در خراسان داعیه استقلال کرد، لشکر شاهرخ سپاهیان وی را از پای درآوردند. از جمله امرایی که با امیر جهان ملک بودند، یکی هم امیر حسن جاندار و پسرش یوسف جلیل حاکم قهستان و طبس بودند که از معرکه جنگ گریخته و به سوی جنوب رفتند، اما چون امیر حسن صوفی و امیر موسی «بر عقب ایشان رفتند، ایشان به جهد بسیار خود را به بیابان رسانیدند و امیر حسن صوفی و امیر موسی چون به کنار بیابان رسیدند، محل آن نبود که دیگر بر عقب ایشان بروند، بازگشتند. ایشان از بیابان گذشته، متوجه اصفهان شدند و نزد امیرزاده رستم رفتند»^۸.

واقعه مذکور نشان می‌دهد که سپاهیان و حکمرانان قهستان در این دوره، به خصوص امیر حسن جاندار و پسرش یوسف جلیل که حاکم طبس بوده است، چگونه هم در شورش سید خواجه در ۸۰۸ ه. ق. شرکت داشتند و هم در شورش امیر جهان ملک در سال ۸۱۰ ه. ق. در همان سال ۸۱۰ ه. ق. در جنگی که بین پیر محمد از یک سو و برادرانش، اسکندر و رستم، از سوی دیگر پدید آمد، پیر محمد پیروز شد و علاوه بر شیراز و یزد اصفهان نیز به وی تعلق گرفت؛ از این رو میرزا اسکندر از راه تون و طبس خود را به خراسان رسانید.^۹

در سال ۸۱۶ ه. ق. اسکندر فرزند عمر شیخ مجدداً علیه شاهرخ شورش کرد «و سگه و خطبه آن ممالک [فارس و عراق] را به نام خود کرد و راههای خراسان را فرمود تا مسدود گردانیدند و به سرحدات سوار تاخت فرستاد تا غایتی که از جنب وی سوار ایشان تا به سمنان رسیدند و قریه

صوفی آباد را غارت کردند و از جانب بیابان به قهستان درآمدند، اما مردم آن سرحد واقف بودند، زیاد خرابی نتوانستند نمود»^{۱۰}. - مقصود از مردم سرحد قهستان مردم تون و طبس بوده اند که بر سر راه بیابان یزد و کرمان قرار دارند - این واقعه می‌رساند که شورش اسکندر بسیار فراگیر بوده است و تا بخشی از خراسان جنوبی پیش رفته است. این که شاهرخ پس از شکست دادن اسکندر در سال ۸۱۷ هـ. ق. و انتظام امور فارس، خود نیز از راه یزد و قهستان به خراسان و هرات رفت^{۱۱}. این می‌رساند که در واقع قهستان از نظر استراتژیکی هم برای شاهرخ و هم برای مخالفین وی حائز اهمیت بوده است.

در سال ۸۱۹ هـ. ق. هنگامی که قضیه سلطان اويس در کرمان فیصله یافت، شاهرخ که در سیرجان بود، مجدداً از راه بیابان به قهستان آمد و سپس به هرات رفت^{۱۲}. این موضوع به خوبی نشان می‌دهد که با وجود بیابان وسیع بین کرمان و قهستان تنها راه طبیعی به خراسان گذر از قهستان بوده است و از این رو امن بودن قهستان برای شاهرخ و تیموریان اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشته است.

در سال ۸۲۳ هـ. ق. که شاهرخ یورش خود را به عراق و آذربایجان آغاز کرد، در سمنان «لشکرهای سجستان و فراه و قهستان و نواحی گرمسیر و قندهار و هزاره به اردوی همایون رسیدند»^{۱۳} این قضیه به خوبی نشان می‌دهد که در هنگام اردو کشی شاهرخ، سپاهیان قهستان تحت همین عنوان به اردوی شاهرخ پیوسته بودند.

در سال ۸۵۲ هـ. ق. میرزا ابوالقاسم بابر در همان اوایل سلطنت سرکار تون (فردوس) را به رسم سیورغال به میرزا علاءالدوله - پسر میرزا بایستقر - داد و او فرزند خود میرزا ابراهیم را به تون فرستاد، اما مدتی نگذشته بود که بین او و برادرش کدورتی حاصل شد و بنابراین به امر بابر، علاءالدوله را در بند کردند و ابراهیم میرزا هنوز به تون نرسیده بود که گماشتگان بابر، وی را به هرات بازگردانیدند^{۱۴}. این مطلب نشان می‌دهد که تون حاکم نشین بوده و وابسته به طبس نبوده است. اندکی بعد علاءالدوله از زندان آزاد شد؛ ولی چند سال بعد در خراسان خروج کرد.

در سال ۸۵۵ ابوالقاسم بابر به عزم تسخیر عراق و فارس متوجه نواحی جنوبی ایران شد. او از ترشیز به تون رفت و چون غله نایاب بود، به زور از مردم گرفت. آن‌گاه به یزد رفت و سپس متوجه شیراز شد. فارس را به میرزا معزالدین سنجر سپرده عازم اصفهان گردید. در راه اصفهان خبر رسید که در خراسان آشوب شده و میرزا علاءالدوله در اطراف هرات فتنه برپا کرده است از این رو به سرعت از راه یزد و تون خود را به خراسان رسانید. در راه ورود به خراسان، شاهرخ حکومت تون را به امیر سلطان حسین داد^{۱۵}.

در سال ۸۶۱ که بابر فوت کرد، امیر شیرجلی و پهلوان حسین دیوانه، دست به کشتار امرای

ترخانی که طرفدار ابراهیم میرزا و گوهرشاد آغا همسر شاهرخ بودند، زدند. از این رو امیر احمد فیروزشاه از امرای ترخانی با سایر طوایف دولت تیمور امری مداوم بوده است، چنانکه در زمان سلطان حسین بایقرا فرزند منصور و سلطان علی میرزا و سلطان بایستقر فرزندان سلطان محمود میرزا بارها تکرار شد، اما فرار این امیراحمد فیروزشاه به سوی تون با توجه به مسافت زیاد تون و هرات، حکایت از مصونیت وی در جای امنی چون تون دارد.

در سال ۸۶۲ هـ. ق. در زمانی که سلطان ابوسعید در ماوراءالنهر و ابراهیم میرزا فرزند علاءالدوله در هرات و سایر شاهزادگان و امرای تیموری هریک بر شهر یا منطقه‌ای حکومت داشتند قلعه طبس در حکم امیر اویس خاوند شاه بود و هریک از اینها در مقام عناد با یکدیگر بودند و متقاد هیچ‌کس نمی‌شدند. برعکس شهرهای نزدیک هرات، شهرهای جنوبی خراسان در دوره تیموری این شانس را داشته‌اند که در هنگام ضعف قدرت مرکزی ادعای استقلال داشته‌اند، اما از این که این استقلال موقت آنان تا به چه پایه برای مردم مفید بوده و مردم در آن دوره موقت حاکمیت حاکمان منطقه در رفاه و آسایش به سر می‌برده‌اند، شواهد تاریخی اطلاعات خاصی ارائه نمی‌دهند.

در سال ۸۶۸ هـ. ق. هنگامی که سلطان حسین بایقرا تیموری بر علیه سلطان ابوسعید فرمانروای خراسان و ماوراءالنهر شورش کرده بود، اغلب نقاط خراسان از نسا و ابیورد در شمال تا نواحی ترشیز و تون در جنوب، توسط نیروهای دو طرف مخاصمه غارت شدند^{۱۷}. در زمستان سال ۸۷۴ هـ. ق. در نوبت اولی که سلطان حسین بایقرا حکومت خراسان را بلافاصله پس از مرگ سلطان ابوسعید و شکست میرزا یادگار در چناران مشهد به دست گرفته بود، شاه یحیی را به حکومت سیستان و شیخ زاهد طارمی را به حکومت قهستان منصوب کرد^{۱۸}.

در سال ۸۷۴ هـ. ق. چون لشکر محمد یادگار میرزا توسط سلطان حسین در محل چناران شکسته شد، یادگار میرزا از معرکه گریخته و به سمنان رفت و مجدداً از حسن بیگ آق‌قویونلو استمداد کرد. ترکمانان به همراه یادگار میرزا وارد خراسان شدند. عده‌ای از اهالی قاین نیز به علت دو دستگی به کرمان رفته و از زینل بیگ فرزند حسن بیگ خواستند که آن نواحی را در سلک دولت ترکمانان قرار دهد. از این رو زینل بیگ هزار سوار مکمل نامزد قهستان نموده، آنها بی خبر به قاین حمله کردند و امیر شیخ زاهد طارمی حاکم قهستان را به قتل رسانیدند و در تمام قهستان و ترشیز و زاوه و محولات و باخرز از تغلب و تعرض و نسب و غارت هیچ باقی نگذاشتند^{۱۹}. مطلب فوق نشان می‌دهد که مناطق ترشیز و زاوه و محولات هرگز جزو قهستان نبوده‌اند. در همان سال ۸۷۴ هـ. ق. پس از این که یادگار میرزا مجدداً در خراسان استقرار یافت به نشان‌دار بیگ که از قبیل زینل بیگ ترکمان به قهستان آمده بود نوشت «که مملکت خراسان در بسته بدین جانب تعلق دارد، به جانب اولکا و مقام

خود مراجعت نماید» و به سلطان خلیل - که به مشهد رسیده بود - نوشت که کس خود فرستد که جماعت ترا که در قهستان و ترشیز و خواف و باخرز مستولی اند و طریق تعدی و بیراهی مسلوک می دارند، ایشان را از آن نواحی برانند.^{۲۰}

در همان سال ۸۷۴ هـ. ق. که میرزا یادگار تیموری مجدداً به کمک سپاهان حسن بیگ آق قویونلو بر مسند حکومت هرات نشست، زینل بیگ فرزند حسن بیگ که به اتفاق خلیل بیگ فرزند دیگر حسن بیگ به خراسان آمده بود در ولایت قهستان به مردم ظلم و تعدی می کردند تا این که به زعم خود موقعیت یادگار میرزا در هرات تثبیت شد. از این رو ترکمانان تصمیم گرفتند خراسان را ترک کرده و به سوی غرب ایران روند.^{۲۱} اما با تخلیه خراسان از سوی نیروهای ترکمان در اواخر سال ۸۷۴ هـ. ق. میرزا محمد عمر فرزند سلطان خلیل تیموری حاکم قندهار از اوضاع مغشوش خراسان سود جسته و قهستان را ضمیمه حکومت خود کرد، ولی به زودی در سال ۸۷۵ هـ. ق. سلطان حسین بایقرا، پس از کشتن میرزا یادگار و تصرف هرات، قهستان را از چنگ گماشتگان میرزا محمد عمر بیرون آورد.^{۲۲} در سال ۸۷۵ هـ. ق. که یادگار میرزا آمده بودند خیلی سریع از راه قهستان به سوی کرمان رفتند.^{۲۳} در زمان همین سلطان حسین بود که جمال الدین محمد ابن حسام برای مدتی از جنوب خراسان به هرات رفت و قصاید و مدایحی در فضایل ائمه اطهار سرود؛ مخصوصاً مثنوی خاوران نامه وی در باره مناقب امیرالمؤمنین که به شیوه شاهنامه فردوسی سروده شده بسیار معروف است. وفات ابن حسام در ماه ربیع الاول ۸۹۳ هـ. ق. در قصبه خوسف قهستان اتفاق افتاد.^{۲۴}

بدون شک با حاکمیت سلطان حسین بایقرا بر خراسان از جهت گرایشی که این پادشاه بر تشیع داشت، برخی از شیعیان فرصت یافته و مقدمات حکومت شیعی را در هرات فراهم ساختند و قرار بر این شد که بر منابر خطبه به نام دوازده امام خوانند. دو نفر از علمای شیعی دربار سلطان در این باره سعی بسیار می کردند. یکی حسن کربلایی بود و دیگری سید علی واحد العین از قاین که در شیوه واعظی و سخنان مسجع و نثر و نظم ید طولایی داشت.^{۲۵}

پی نوشتها

- ۱ - حافظ ابرو: جغرافیای تاریخی خراسان، ص ۲۸.
- ۲ - خواند میر: حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۴۲.
- ۳ - فصیح خوانی: مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۱۳۴.
- ۴ - همان.
- ۵ - حافظ ابرو: زبدة التواریخ، ج ۱، ص ۲۷.
- ۶ - خواند میر: همان، ص ۵۵۹؛ حافظ ابرو، همان: ص ۱۰۶.

- ۷- خواند میر: همان، ص ۵۷۱؛ حافظ ابرو، همان، ص ۱۷۸.
- ۸- حافظ ابرو: همان، ص ۲۱۴.
- ۹- خواند میر: همان، ص ۵۷۳؛ حافظ ابرو: همان، ص ۲۸۶.
- ۱۰- حافظ ابرو: همان، ص ۴۹۹.
- ۱۱- همان؛ ص ۵۹۱؛ حافظ ابرو: همان، ص ۵۶۳؛ میر خواند: روضة الصفا، ج دوم، ص ۱۱۴۷.
- ۱۲- خواند میر: همان، ص ۵۹۳؛ حافظ ابرو، همان، ج ۲، ص ۶۲۳.
- ۱۳- حافظ ابرو: همان، ج ۲، ص ۷۱۹.
- ۱۴- خواند میر، همان، ج ۴، ص ۳۱.
- ۱۵- میر خواند: همان، ۱۱۸۶؛ خواند میر: همان، ج ۴، ص ۴۷.
- ۱۶- خواند میر: همان، ص ۷۵ و ۶۴ و ۶۵.
- ۱۷- معین الدین اسفزاری: روضات الجنات، ج ۲، صص ۲۶۲-۲۶۵.
- ۱۸- خواند میر همان، ج ۴، صص ۱۴۲-۱۴۴.
- ۱۹- معین الدین اسفزاری: همان، صص ۳۴۴-۳۴۵.
- ۲۰- همان، صص ۳۵۳-۳۵۴.
- ۲۱- خواند میر: همان ج ۴، ص ۱۴۷.
- ۲۲- همان، ص ۱۵۸.
- ۲۳- معین الدین اسفزاری: همان ج ۲، ص ۳۶۶.
- ۲۴- خواند میر: همان، ج ۴ ص ۳۳۶.
- ۲۵- معین الدین اسفزاری: همان، ج ۲ صص ۳۲۸-۳۲۹.

منابع

- ابن حسام خوسفی: دیوان، به تصحیح احمد احمدی بیرجندی و محمّد تقی سالک، مشهد، ۱۳۶۶.
- اسفزاری، معین الدین محمّد: روضات الجنات فی اوصاف مدينة الهرات، ج دوم، به تصحیح محمّد کاظم امام، تهران، ۱۳۳۵.
- بیات، عزیزالله: کلیات تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۰.
- پیگولوسکابا و دیگران: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۴.
- حافظ ابرو: زبدة التواریخ، به تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، ج اول و دوم، تهران، ۱۳۷۲.
- _____: جغرافیای تاریخی خراسان. با تصحیح و توضیحات غلامرضا ورهرام، تهران، ۱۳۷۰.
- خواند میر، غیاث الدین: حبیب السیر، ج دیر سیاقی، ج سوم و چهارم، تهران، ۱۳۶۲.
- راوندی، محمّد: راحة الصدور و رواية السرور، به تصحیح محمّد اقبال، تهران، ۱۳۶۴.
- صفاء ذبح الله: تاریخ ادبیات در ایران. ج چهارم، تهران، ۱۳۶۴.
- فصیحی خوافی، جلال الدین احمد: مجمل فصیحی، به تصحیح محمّد فرخ، ج سوم، مشهد، ۱۳۴۱.
- میر خواند: روضة الصفا، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب خویی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
- نبی، ابوالفضل: اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری، مشهد، ۱۳۷۵.